

جایگاه حاکمیت قانون در حقوق بین الملل

محمود حاجی زاده^۱ - هییت‌اله نژندی منش^۲ - محمدحسین زارعی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۷

چکیده

حاکمیت قانون، به مفهوم تحدید قدرت خودسرانه دولت به منظور حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین فردی، از ارکان اساسی دموکراسی است. از سوی دیگر در عرصه بین‌المللی، حاکمیت قانون ابزاری در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و ترویج و اعتلای حقوق بشر و پایداری ارکان تصمیم‌گیر به مقررات پذیرفته شده است. با توجه به ساختار و واقعیت‌های حاکم بر جامعه بین‌المللی، مفهوم حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی به صورت متفاوتی از حقوق داخلی اعمال می‌شود. بر این اساس شایسته است عناصر حاکمیت قانون از قبیل قطعیت حقوقی، عمومیت قوانین، شفافیت، تساوی در مقابل قانون و ... مطابق واقعیات و ساختار متفاوت نظام بین‌المللی تبیین شوند. علاوه بر این شرایط حاکم بر جامعه بین‌المللی از قبیل ساختار اقتصی این نظام، فقدان صلاحیت اجباری و بررسی قضایی مقررات توسط محاکم بین‌المللی اجازه پیدایش یک نظام مبتنی بر قانون اساسی را نمی‌دهند. در این پژوهش ضمن تبیین جایگاه حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی، مهم‌ترین موانع موجود در جهت حفظ و اعتلای حاکمیت قانون در نظام بین‌المللی را مورد مطالعه و کنکاش قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی: حاکمیت قانون، حقوق بین‌المللی، حقوق بشر، قانون اساسی‌گرایی،

قواعد آمره

۱. گروه حقوق، دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران
mahmodhajizadeh@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)
hnajandimanesh@gmail.com

۳. گروه حقوق عمومی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
mhzareei@yahoo.com

۱. مقدمه

حاکمیت قانون از مفاهیم بنیادینی است که امروزه در رشته‌های مختلف علوم انسانی از جمله فلسفه، حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد مورد توجه صاحب‌نظران و محققان قرار گرفته است. حاکمیت قانون از جمله مقوله‌هایی می‌باشد که به شدت متأثر از ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی است. یکی از موضوعات حقوق اساسی جدید اندیشه‌های حاکمیت قانون است. مطابق این اندیشه، تمامی مقامات و نهادهای سیاسی از جمله پارلمان که خود واضع قانون است باید تابع قواعد حقوقی - به‌ویژه قواعد حقوق بنیادین - باشند و هیچ‌یک از مقامات و نهادهای سیاسی حق تحدید حقوق و آزادی‌های بنیادین را جز در چارچوب آیین‌های خاص و پیچیده پیش‌بینی شده در قوانین ندارند.

حاکمیت قانون مفهومی است که ابتدا در حقوق داخلی نضج گرفت و سپس وارد عرصه بین‌المللی شد. از این‌رو برای مطالعه آن در حقوق بین‌الملل در وهله نخست باید مبانی، قلمرو و عناصر آن در حقوق داخلی مورد کنکاش قرار گیرد. حاکمیت بین‌المللی قانون به مفهوم حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل بر اعمال و رفتار تابعان این نظام حقوقی است. در حال حاضر حاکمیت قانون دارای ارزش جهان‌شمول گردیده تا آنجا که ترویج و توسعه حاکمیت قانون، در سطح ملی و بین‌المللی محور مأموریت‌های سازمان ملل متحد قرار گرفته است.

از آنجایی که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، حل و فصل اختلافات بر اساس موازین عدالت و حقوق بین‌الملل و ترویج و احترام به حقوق بشر یکی از رسالت‌های اصلی سازمان ملل متحد قلمداد شده بدون شک استقرار و ارتقای حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی از اهمیت شگرفی برخوردار است. در همین راستا دولت‌های عضو مجمع عمومی ملل متحد در سند نهایی اجلاس سران ۲۰۰۵ نیاز به تبعیت جهانی و اجرای حاکمیت قانون در سطوح ملی و بین‌المللی را شناسایی کرده و تعهد خود به نظم بین‌المللی مبتنی بر حاکمیت قانون و حقوق بین‌الملل را که برای همزیستی و همکاری میان دولت‌ها اساسی است تأیید کردند.^۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد از سال ۱۹۹۲ موضوع حاکمیت قانون را در دستور کار خود قرار داد و از سال ۲۰۰۶ حداقل سه قطعنامه در خصوص این موضوع به تصویب رساند.^۲ شورای امنیت نیز در قطعنامه‌های شماره ۱۳۲۵، ۱۶۱۲، ۱۶۷۴ و ۱۸۲۰ خود بر اهمیت حاکمیت قانون، به ویژه در زمان مخاصمات مسلحانه، صحنه گذارده است. سرانجام کمیسیون حقوق بین‌الملل تعهد

1. UN, General Assembly, 2005 World Summit Outcome, Resolution 60/1, 16 September 2005, Sixtieth Session, Para. 134 (a).

2. United Nations General Assembly Resolutions A/RES/61/39, A/RES/62/70 and A/RES/63/128.

احترام به حاکمیت بین‌المللی قانون را در ماده (۱۴) اعلامیه راجع به حقوق و تکالیف دولت‌ها (۱۹۴۹) مورد تأیید قرار داد و اعلام داشت «هر دولتی تکلیف دارد روابط خود با دولت‌های دیگر را مطابق حقوق بین‌الملل انجام دهد و این اصل را در نظر بگیرد که حاکمیت هر دولت تابع حقوق بین‌الملل است»^۱.

پرسش‌های اصلی این پژوهش این است که آیا مفهوم حاکمیت قانون قابل انتقال به عرصه بین‌المللی است؟ در صورت امکان انتقال با توجه به ساختار متفاوت حقوق بین‌الملل و واقعیت‌های حاکم بر آن چه اصلاحات ضروری باید در مفهوم حاکمیت قانون صورت پذیرد و شرایط، آثار و موانع تحقق حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی چیست؟ نهایتاً آیا جامعه بین‌المللی مبتنی بر قانون اساسی است؟

در این نوشتار ضمن بررسی مفهوم حاکمیت قانون در حقوق داخلی، موضوع انتقال حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی بحث و بررسی می‌شود. به علاوه، این مهم که آیا می‌توان صحبت از مفهوم قانون اساسی‌گرایی در حقوق بین‌المللی به میان آورد یا خیر، نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان نیز نتیجه‌گیری و پیشنهادات ارائه می‌شود.

۲. مفهوم حاکمیت قانون و شاخصه‌های آن در حقوق داخلی

عبارت حاکمیت قانون^۲ اگرچه اساساً برآمده از نظام حقوقی بریتانیا است، با این حال در کشورهای دیگر اروپایی نیز دارای معادل است. به‌عنوان نمونه در آلمان این عبارت "دولت قانونی"^۳ و در فرانسه "دولت قانون‌مند"^۴ نامیده شده است. در فرهنگ غرب حاکمیت قانون ارتباط نزدیکی با دکترین حقوق فردی دارد و اساساً مبتنی بر فلسفه "فردگرایی" است.

حاکمیت قانون مفهومی است که هنوز در اکثر منابع تعریفی از آن بعمل نیامده و صرفاً تلاش شده تا عناصر و مشخصه‌های اصلی آن تبیین شود. اصل حاکمیت قانون هم نمی‌تواند ناظر بر شرایط شکلی و رویه‌ای باشد و هم می‌تواند ناظر بر محتوای قوانین، سیاست‌ها و خط مشی‌ها باشد (زارعی، ۱۳۸۷: ۸۴). با این حال، مهم‌ترین کارکرد حاکمیت قانون در نظام حقوق داخلی محدودیت قدرت عمومی دولت به‌منظور حفظ حقوق و آزادی‌های شهروندان است. در نظام حقوق داخلی مهم‌ترین مخاطبان حاکمیت قانون مقامات دولتی هستند که بر اساس آن تمامی اعمال و تصمیمات آنها باید منطبق با موازین قانونی باشد. حاکمیت قانون ساختار هنجاری

1. International Law Commission, Draft Declaration on Rights and Duties of States, Annexed to General Assembly Resolution 375 (IV), 6 December 1949.

2. Rule of Law.

3. Rechtsstaat.

4. Etat de Droit.

و نهادینی است که بر مبنای آن نظام سیاسی وظیفه حمایت از حقوق فردی را از طریق محدودیت قدرت سیاسی و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت و اعمال آن به صورت خودسرانه بر عهده دارد (Costa & Danilo, 2007: 19). مهم‌ترین مشخصه‌های حاکمیت قانون عبارتست از:

- ۱- قوانین باید عام باشند؛
 - ۲- قوانین باید معطوف به آینده، صریح و روشن باشند؛
 - ۳- قوانین باید به طور نسبی ثابت باشند؛
 - ۴- قوانین باید به گونه‌ای تنظیم شوند که شهروندان بتوانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند؛
 - ۵- تابعان خصوصاً مقامات دولتی باید در مقابل قوانین پاسخگو باشند؛
 - ۶- قوانین باید منطبق با اصول فطری و حقوق طبیعی باشند؛
 - ۷- استقلال قوه قضاییه باید تضمین شود؛
 - ۸- دادگاه‌ها باید از اختیار بررسی قضایی مصوبات قوه مجریه و مقننه برخوردار باشند؛
 - ۹- دادگاه‌ها باید به سهولت در دسترس باشند؛
 - ۱۰- عدالت کیفری باید به صورت مؤثر اجرا شود.
- به‌طور کلی اولاً امروزه حاکمیت قانون به همه ابعاد و شئون زندگی بشر مربوط شده ثانیاً حاکمیت قانون به اجرای قواعد موجود مربوط می‌شود. پس بنابراین استقرار قواعد موجود و تضمین اجرای این قواعد ماهیت حاکمیت قانون را تشکیل می‌دهند.^۱

۳. انتقال حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی

خاستگاه اولیه حکومت قانون همانند مفهوم حاکمیت، نظام داخلی است. برای طرح آن در عرصه بین‌المللی باید به تفاوت ساختاری این دو نظام توجه داشت و در سطح بین‌المللی، متناسب با ساختار و واقعیت‌های حاکم بر این نظام، آن را تعدیل کرد. به‌طور کلی انتقال یک مفهوم به عرصه بین‌المللی فرآیندی است که بر اساس آن یک مفهوم یا نهادی که در نظام داخلی وجود دارد به شرط انطباق با ماهیت، ساختار و واقعیت‌های عرصه بین‌المللی به این

۱. کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل متحد حاکمیت قانون را چنین تعریف می‌کند: «حاکمیت قانون مفهومی در قلب مأموریت سازمان ملل متحد است. حاکمیت قانون به اصلی از حکمرانی اشاره دارد که همه افراد، نهادها و موسسات، اعم از عمومی و خصوصی، از جمله خود دولت در برابر قوانینی که اعلان عمومی می‌گردند، به طور مساوی اجرا می‌شوند، مستقلاً حکم داده می‌شوند و مطابق هنجارها و استانداردهای حقوق بشر بین‌المللی می‌باشند، مسئول هستند. همچنین این امر نیازمند اقداماتی برای تضمین تبعیت از اصول برتری قانون، تساوی در برابر قانون، مسئولیت در مقابل قانون، عدالت در اعمال قانون، تفکیک فوا، مشارکت در تصمیم‌گیری، اقیان حقوقی و اجتناب از خودسری و شفافیت حقوقی و عملی است»
. The Rule of Law and Transitional Justice in Conflict and Post-Conflict Societies, Report of the Secretary-General, 23 Aug 2004, S/2004/616, Para 6.

عرصه آورده می‌شود. برای نمونه، واژه حاکمیت^۱ مفهومی است که به صورت مدرن برای نخستین بار در قرن شانزدهم میلادی توسط ژان بدن^۲ فیلسوف فرانسوی مطرح شد. تاریخچه این مفهوم نشان می‌دهد که در قرن هجدهم میلادی واتل^۳، حقوقدان سوئسی، ایده‌های بنیادین این مفهوم را به حقوق بین‌الملل منتقل کرد. در خصوص حاکمیت قانون نیز همانند مفهوم حاکمیت هدف آن است که با توجه به ویژگی‌ها و شرایط خاص نظام بین‌المللی، ساختارهای اساسی مفهوم حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی انتقال یابند. در خصوص انتقال حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی، توجه به پیش فرض‌های زیر حایز اهمیت است:

الف) مفهوم دولت^۴ کشور اساساً یک مفهوم حقوقی و زاینده حقوق بین‌الملل است. شرایط پیدایش یک دولت^۵ کشور در عرصه بین‌المللی به موجب مقررات حقوق بین‌الملل تعیین می‌شود. حقوق بین‌الملل قلمرو حاکمیت و صلاحیت دولت‌ها را ترسیم می‌کند. در واقع حقوق بین‌الملل نه تنها حاکمیت و اراده دولت‌ها را محدود می‌کند بلکه در واقع حاکم بر اراده و رفتار دولت‌ها است.

ب) بنابر نظر کانت، در فلسفه اخلاق، دولت هدف نیست بلکه وسیله‌ای است در راستای تأمین منافع انسان (Kant, 1998: 36-37). همین موضوع در عرصه بین‌المللی نیز جاری است. هدف حاکمیت بین‌المللی قانون در نهایت تأمین منافع افراد بشر می‌باشد و از این رو دولت‌ها صرفاً کارگزارانی می‌باشند که این هدف را محقق می‌نمایند. غایت حقوق بین‌الملل تأمین سعادت و رفاه بشریت است نه آزادی دولت‌ها. اختصاص بخش وسیعی از قواعد حقوق بین‌الملل به استانداردها و موازین حقوق بشری - که در بسیاری از موارد در زمره قواعد آمره و عام الشمول بین‌المللی قرار می‌گیرند - دلیلی بر این مدعاست.

پ) پاسخ‌گویی و مسئولیت در برابر قانون یکی از مشخصه‌های اصلی حاکمیت قانون است. در واقع زمانی می‌توان از استقرار حاکمیت قانون سخن گفت که پابندی بدان وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت وجود قانون به معنای مستقر شدن و در نهایت حاکمیت آن نیست. در عرصه بین‌المللی تعهد دولت‌ها به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل و مسئولیت در مقابل آن یکی از تبعات استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون است.

ت) انتقال مفهوم حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی از حیث تفاوت ساختاری نظام بین‌المللی با نظام داخلی با برخی موانع مواجه است. نظام بین‌المللی یک نظام افقی مبتنی بر

1. Sovereignty.
2. Jean Bodin(1530 ° 1596).
3. Emer de Vattel(1714-1767).

حاکمیت دولت‌ها است و هیچ سازمان اجرایی مافوق دولت‌ها وجود ندارد که دولت‌ها را به صورت قهری ملزم به رعایت تعهداتشان نماید. مکانیسم‌های اجرایی حقوق بین‌المللی در مقایسه با حقوق داخلی بسیار محدود است و دولت‌ها در اکثر موارد تعهدات بین‌المللی خود را به صورت داوطلبانه اجرا می‌کنند. از سوی دیگر در شرایط فعلی به لحاظ ابتدای حقوق بین‌الملل بر حاکمیت دولت‌ها، سیاست عملی در این نظام نقش مهمی را ایفا می‌کند و در بسیاری از موارد منافع سیاسی دولت‌ها موجبات نقض تعهدات بین‌المللی آنها را فراهم می‌آورد. علاوه بر این در نظام بین‌المللی اصل بر رضایی بودن صلاحیت مراجع قضایی بین‌المللی است و دادگاه‌های بین‌المللی جز در موارد استثنائی از صلاحیت اجباری جهت رسیدگی به اختلافات میان تابعان حقوق بین‌الملل و تضمین مقررات بین‌المللی برخوردار نیستند.

با در نظر گرفتن پیش فرض‌های فوق، لازم است در خصوص انتقال حاکمیت قانون به عرصه بین‌المللی، نکات زیر مدنظر باشد.

۱-۳. وجود نظام حقوقی موضوعه

ماتیاس کام^۱ در عرصه بین‌المللی از مفهوم مضیق حاکمیت قانون دفاع می‌کند و آن را به عنوان "حکومت بوسیله قانون"^۲ در نظر می‌گیرد (Kumm, 2003-2004: 19). حکومت بوسیله قانون و نه بوسیله افراد در سطح بین‌المللی از نظر کام بدین معناست که "تابعان حقوق بین‌الملل، بویژه دولت‌ها، باید از قانون تبعیت نمایند. دولت‌ها باید قانون را حاکم بر خود بدانند و اجازه دهند تا قانون اعمال‌شان را هدایت و محدود کند. حاکمیت قانون حداقل مستلزم ساماندهی برخی امور حقوقی بنیادین در جامعه است؛ اموری که جامعه بین‌المللی بدون هیچ تردیدی از آنها برخوردار می‌باشد" (Kumm, 2003-2004: 22).

در حقوق بین‌الملل قانون به مفهوم حقوق داخلی به مثابه که به طور دائمی توسط رکنی از مقامات ذی صلاح دولت وضع می‌شود، وجود ندارد. با این حال در حقوق بین‌الملل موضوعه، منابع شکلی - که عناصر ظاهری ایجاد، اعلام یا تأیید قواعد حقوقی و لازم الاجرا می‌باشند - وجود دارد. امروزه بخش عمده و اصلی منابع حقوق بین‌الملل در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری متجلی شده است. بدون آنکه در این ماده ذکری از منابع شده باشد، می‌توان این ماده را مبین قواعدی دانست که دیوان بر اساس آنها اختلافات ارجاعی را فیصله می‌دهد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳: ۸۷).

1. Mathias Kumm.
2. Rule by Law.

بنابراین وقتی در حقوق بین‌الملل، از حاکمیت قانون سخن گفته می‌شود، مقصود حاکمیت بین‌المللی قواعد است. قواعد بین‌المللی نیز شامل معاهده، عرف، قواعد آمره، اصول کلی حقوقی شناخته شده توسط ملل متمدن می‌شود.

امروزه تعداد کمی از صاحب‌نظران می‌توانند به صورت جدی در خصوص این موضوع تردید نمایند که مجموعه‌ای از قواعد در سطح بین‌المللی وجود دارند که از خصائص و ریشه‌های قانون برخوردارند (Beaulac, 2015: 205). حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک نظام حقوقی واقعی در نظر گرفته می‌شود که قابلیت آن را دارد تا هر وضعیت بین‌المللی را به‌عنوان یک موضوع حقوقی تحت نظم درآورد (Jennings & Watts, 1992: 12-13).

۲-۳. قطعیت، قابلیت پیش‌بینی و ثبات

حاکمیت قانون مستلزم آن است که قانون‌مندی به درجه‌ای از توسعه به منظور قطعیت، قابلیت پیش‌بینی و ثبات نائل شود. با این حال تمایز بنیادین میان نظام‌های حقوق داخلی و بین‌المللی وجود دارد که تغییر جزئی در سطح مورد نیاز برای قطعیت حقوقی را توجیه می‌کند. آرتور واتز^۱ این موضوع را بدین گونه توصیف می‌نماید:

"در حقوق بین‌الملل هیچ‌گونه قانونگذار متمرکزی و همچنین فرآیند قانونگذاری در مفهوم عادی کلمه وجود ندارد؛ فرآیند قانونگذاری در این حقوق اساساً غیرمتمرکز است و از آنجایی که کنفرانس‌ها یا جلسات بین‌المللی در سازمان‌های بین‌المللی موجبات وضع متون شبه‌قانونی را فراهم می‌آورند، بنابراین قانون از طریق مذاکره و توافق وضع می‌شود که فرآیند مناسبی برای قطعیت و وضوح حقوقی نیست" (Watts, 1993: 28).

۳-۳. محدود کردن قدرت خودسرانه

محدود کردن قدرت خودسرانه به مفهوم محدود کردن قدرت لجام گسیخته افرادی است که در جامعه صاحب قدرت هستند. زمانی که این موضوع در عرصه بین‌المللی مطرح می‌شود، حاکمیت خارجی است که مدنظر می‌باشد. حاکمیت خارجی، توسط قاضی ماکس هوبر^۲ در قضیه "جزایر پالماس" اینگونه تعریف شده است: "حاکمیت در روابط میان دولت‌ها به مفهوم استقلال می‌باشد. در اینجا، استقلال در رابطه با بخشی از جهان برای اعمال کارکردهای یک دولت، فارغ از هر دولت دیگری، مطمح نظر می‌باشد" (RIAA,

1. Arthur Watts.
2. Max Huber.

(1928: 833).

در هر صورت در نظام بین‌المللی حاکمیت خارجی به مفهوم آن است که دولت‌ها در مقابل مقابل جهان خارج، قدرت مطلق دارند که نامحدود است. با این حال این حاکمیت در چارچوب حاکمیت بین‌المللی قانون محدود می‌شود. قاضی آنزیلوتی^۱ در نظر جداگانه خود در قضیه "اتحادیه گمرکی اتریش و آلمان" این موضوع را این‌گونه توصیف می‌کند که هیچ مرجع دیگری مافوق دولت‌ها قرار ندارد مگر حقوق بین‌الملل (PCIJ, 1931:57). استقلال حاکمیتی دولت‌ها که اجازه قدرت نامحدود را می‌دهد باید از طریق حاکمیت بین‌المللی قانون متعادل شود. واتز این موضوع را این‌گونه بیان می‌کند:

"زمانی که دولت‌ها قانون را نقض می‌کنند و آن را نادیده می‌گیرند ... حاکمیت قانون دولت‌ها را ملزم می‌کند که روابط بین‌المللی خود را اساساً در چارچوب حقوقی انجام دهند. عمل خودسرانه و غیر مسئولانه نسبت به مقررات بین‌المللی با حاکمیت بین‌المللی قانون ناسازگار است" (Watts, 1993: 33).

با اطمینان می‌توان ابراز کرد که مجموعه وسیعی از قواعد حقوقی بین‌المللی در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل شکل گرفته که اعمال قدرت خودسرانه توسط دولت‌ها در روابطشان با یکدیگر را محدود و یا از میان برمی‌دارند (Watts, 1993: 23). در این خصوص برای نمونه می‌توان به قواعد حقوق بین‌المللی بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه اشاره کرد. همچنین قواعد راجع به حقوق مخاصمات مسلحانه نمونه بارزی می‌باشند. برای نمونه هر چند کشورها از حق بر جنگیدن برخوردارند، اما در خصوص شیوه‌ها و ابزارهای جنگی با محدودیت مواجه می‌باشند.

۴-۳. وضع مناسب و اعمال مساوی قواعد

در خصوص یک قاعده دو فرایند مهم عبارتند از: وضع و اجرا. بنابراین، در ادامه ابتدا به بررسی وضع مناسب قاعده (الف) و سپس اجرا یا اعمال قاعده (ب) پرداخته می‌شود.

الف- وضع مناسب

موضوع وضع مناسب قواعد حقوقی اساساً به اعلام^۲ و انتشار^۳ قواعد حقوقی مدون مربوط می‌شود. از نظر ژوزف رز^۴ این ارزش حاکمیت قانون به مسئله وضع و پیدایش قوانین می‌پردازد

1. Dionisio Anzilotti.
2. Promulgation.
3. Publication.
4. Joseph Raz.

که باید بر اساس اصول صریح، ثابت، روشن و عام انجام شود (Raz, 1979: 215). در حقوق داخلی، مهمترین منبع قواعد حقوقی مدون "قانون موضوعه" است که معادل آن در حقوق بین‌الملل معاهدات می‌باشد. معاهدات که منبع قواعد حقوقی مدون در سطح بین‌المللی به شمار می‌روند در بند (۱) ماده (۳۸) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان یکی از سه منبع اصلی حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شده که در مقابل عرف بین‌المللی، به عنوان مهم‌ترین منبع قواعد حقوقی غیر مدون، قرار دارد.

مکانیسم تدوین قواعد حقوقی مدون (معاهدات) در سطح بین‌المللی از طریق کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات (۱۹۶۹) تعیین شده است. کنوانسیون وین کلیه جنبه‌های اساسی مربوط به وضع و تدوین معاهدات بین‌المللی را تبیین نموده که عبارتند از: انعقاد، تصویب، رزرو، تفسیر، اعتبار، اختتام و غیره.

در رابطه با انتشار قواعد بین‌المللی، از سال ۱۹۴۵ با پذیرش منشور ملل متحد، شفافیت به‌عنوان یکی از اصول نظام بین‌المللی در نظر گرفته شد. بر اساس ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد تنها معاهداتی که در دبیرخانه به ثبت رسیده‌اند در نزد هر یک از ارکان ملل متحد قابل استناد می‌باشند. این شرط اساسی در بند (۱) ماده (۸۰) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات (۱۹۶۹) نیز به چشم می‌خورد.^۱ علاوه بر این، قابلیت دسترسی به این اسناد با پیدایش وسائل ارتباط جمعی از قبیل اینترنت بسیار آسان شده است.

از نظر *توماس فرانک*^۲ رعایت تشریفات در وضع قوانین یکی از عوامل مشروعیت قواعد بین‌المللی به شمار می‌رود (Franck, 1988: 725). از این رو امضاء، مبادله اسناد تشکیل دهنده معاهده، تصویب، الحاق، مبادله یا تودیع اسناد تصویب یا الحاق، سپری شدن زمان معین از زمان تودیع سند تصویب یا الحاق و در نهایت ثبت و انتشار معاهده از جمله شروط لازم جهت مشروعیت و لازم‌الاجراء شدن اسناد بین‌المللی محسوب می‌شوند.

ب- اعمال مساوی

تساوی در مقابل قانون جنبه دیگری از مفهوم حاکمیت قانون می‌باشد. یک جنبه موضوع تساوی به مسئله عمومیت^۳ مربوط می‌شود. برخی از صاحب‌نظران اظهار می‌دارند از

۱. ماده ۸۰ کنوانسیون وین راجع به حقوق معاهدات: «۱- پس از لازم‌الاجراء شدن هر معاهده به منظور ثبت و طبقه‌بندی و درج در مجموعه اسناد و حسب مورد، انتشار، به دبیرخانه سازمان ملل متحد ارسال می‌گردد، ۲- انتصاب امین، وی را مجاز می‌دارد که اقدامات پیش‌بینی شده در بند پیشین را انجام دهد».

2. Thomas Franck.

3. Universality.

آنجایی که حقوق بین‌الملل در اروپا متولد شده بدون هیچ‌گونه تردیدی در جهت منافع و ایدئولوژی غرب می‌باشد (Koskenniemi, 2005: 113). با این حال هیچ‌یک مسئله عمومیت و جامعیت حقوق بین‌الملل را به چالش نمی‌کشند یا موضوع اجرای یکسان قانونمندی حقوق بین‌الملل در مورد همه اعضای جامعه بین‌المللی را زیر سوال نمی‌برد.^۱

جنبه دیگری از مفهوم تساوی آن است که همه تابعان حقوقی در مقابل قانون برابر هستند. در سال ۱۹۴۵ برابری حاکمیت دولت‌ها بعنوان یکی از اصول هفتگانه ملل متحد در بند (۱) ماده (۲) منشور ملل متحد مورد تصریح قرار گرفت. بر اساس اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری میان ملت‌ها مطابق منشور ملل متحد ۱۹۷۰ برابری حاکمیتی به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل اعلام شد. اعلامیه مذکور مقرر می‌کند همه دولت‌ها از برابری حاکمیتی برخوردارند، آنها در عین داشتن تفاوت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... حقوق و تکالیف برابری دارند و اعضای مساوی جامعه بین‌المللی هستند. بدین مفهوم که همه اعضای جامعه بین‌المللی از دیدگاه قانون با هم برابرند. آرتور واتر این موضوع را اینگونه تشریح می‌کند:

«همه دولت‌هایی که در قلمرو یک قاعده حقوقی (قاعده حقوقی بین‌المللی) قرار می‌گیرند باید در اعمال آن قاعده به طور مساوی رفتار شوند. به عبارت دیگر، در اعمال حقوق بین‌الملل باید یکنواختی وجود داشته باشد و نباید هیچ‌گونه تبعیضی میان دولت‌ها در تبعیت از قواعد حقوقی که به آنها قابل اعمال است به چشم بخورد» (Watts, 1993: 31).

با این حال، در عمل مواردی در عرصه بین‌المللی وجود دارند که دولت‌ها در مقابل قواعد حقوقی بین‌المللی از وضعیت یکسانی برخوردار نیستند. برای نمونه دولت ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ ضمن نقض قاعده ممنوعیت توسل به زور، به صورت غیرقانونی به عراق تجاوز کرده و آن کشور را مورد اشغال نظامی قرار داد، بدون آنکه از سوی نهادهای بین‌المللی به صورت جدی مورد بازخواست قرار گیرد. در نظام‌های داخلی نیز خصوصاً در جوامع غیر دموکراتیک در عمل شهروندان در مقابل قانون برابر نیستند و برخی عوامل از قبیل قدرت، ثروت و موقعیت اجتماعی سبب می‌شود برخی افراد از موقعیت برتری نسبت به سایرین برخوردار شوند. آنچه مسلم است از حیث نظری، از منظر حقوق بین‌الملل تمامی دولت‌ها از نظر حقوقی از جایگاه مساوی برخوردارند و در مقابل قانون برابر می‌باشند.

جنبه دیگر برابری حاکمیت دولت‌ها آن است که دولت‌ها نه تنها در اعمال قواعد بین‌المللی،

1. The Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in Accordance with the Charter of the United Nations, 1970.

بلکه از حیث مشارکت در شکل‌گیری این قواعد نیز با یکدیگر برابرند (Byers and Nolte, 2003: 135). ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات مقرر می‌کند: "هر دولتی دارای اهلیت انعقاد معاهده است." در حقوق بین‌الملل عرفی نیز بر اساس نظریه برابری حاکمیت دولت‌ها وضعیت مشابهی وجود دارد. در واقع رویه^۱ تابعان حقوق بین‌الملل (به مثابه رکن مادی عرف) و همچنین باور حقوقی^۲ آنها (به مثابه رکن روانی) هر دو در تکوین و پیدایش عرف بین‌المللی حائز اهمیت هستند. این نقش مساوی در شکل‌گیری قواعد بین‌المللی بیشتر تقویت‌کننده این ادعاست که برابری تابعان در مقابل قانون در عرصه بین‌المللی نیز قابل اعمال است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹) اظهار داشت که مقررات عام بین‌المللی به لحاظ ماهیتی که دارند باید به صورت یکسان در مورد کلیه اعضای جامعه بین‌المللی اجرا شوند (ICJ Rep, 1969: 38-39).

از سوی دیگر انسجام^۳، به مثابه یکی از مؤلفه‌های مشروعیت قواعد به مفهوم اعمال مساوی و دقیق قواعد در مورد تابعان است (Franck, 1988: 736). از نظر دورکین، انسجام عنصر مهمی در تبعیت از یک قاعده است (Dworkin, 1986: 190-192) از نظر او، یک قاعده زمانی منسجم است که در موارد مشابه به صورت یکسان اجراء شود و به صورت اصولی با قواعد دیگر از همان سیستم مرتبط باشد (Dworkin, 1986: 179). از این رو اعمال مساوی قواعد بین‌المللی در مورد تابعان حقوق بین‌الملل عامل مشروعیت این قواعد نیز محسوب می‌شود.

۵-۳. سلسله مراتب قواعد حقوقی

در برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، نظام حقوقی به مثابه هرمی فرض می‌شود که هنجارها و ارزش‌های متعالی از قبیل عدالت، برابری و آزادی در رأس هرم قرار دارند و قوانین و مقررات زیرین را موجه می‌سازند.

برخی از حقوق‌دانان ادعا کرده‌اند که سلسله مراتب قواعد که در آن ارزش‌ها و اصول بنیادین در رأس قرار دارند در حقوق بین‌الملل نیز وجود دارد. از نظر این دسته از حقوق‌دانان تکالیف عام بین‌المللی درست ترجمان این واقعیت هستند که در جامعه بین‌المللی منافع مشترک و برتری از اراده دولت‌ها وجود دارد که طبیعتاً معرف نیازهای اساسی آن جامعه است و به همین سبب جامعه بین‌المللی دارای سلسله مراتبی است که بنابر آن می‌توان منافع

1. Practice.
2. Opinio Juris.
3. Coherence.

عام را از منافع خاص تفکیک کرد (Cassese, 2005: 15-16).

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز با شناسایی اصول و ارزش‌های بنیادین در جامعه بین‌المللی دسته‌ای از تعهدات عام‌الشمول^۱ را مقرر نموده که هر دولتی در قبال جامعه بین‌المللی در کل بر عهده دارد. دیوان برای نخستین بار در قضیه بارسلونا تراکشن (۱۹۷۰) به مفهوم تعهدات عام‌الشمول اشاره کرد و اظهار داشت که "با توجه به اهمیت حقوق ذی‌ربط، تمامی دولت‌ها در حمایت از آنها منفعتی حقوقی دارند و اینها تعهداتی عام‌الشمول هستند" (ICJ Reports, 1970: 3-32).

از نظر *توماس فرانک* نیز جامعه بین‌المللی از قواعد ثانویه تشکیل یافته که در رأس آن قاعده نهایی یا مجموعه‌ای از قواعد شناسایی قرار گرفته است. در نظام بین‌الملل مجموعه‌ای از قواعد وجود دارند که بوسیله آنها اعتبار قواعد اولیه تعیین می‌شود. جامعه زمانی که از قاعده نهایی شناسایی برخوردار باشد یک جامعه پیچیده است (Franck, 1988: 752).

مشروعیت قواعد اولیه تنها منوط به آن است که این قواعد به هرم قواعد ثانویه مرتبط باشند و از قواعد شناسایی برتر تبعیت نمایند. فرانک حتی میان قواعد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل نیز قائل به سلسله مراتب شده و در این خصوص به یکی از آرای دیوان بین‌المللی دادگستری استناد می‌ورزد که به موجب آن در حقوق بین‌الملل یک اصل بنیادین وجود دارد که بر اساس آن قواعد بین‌المللی بر قواعد داخلی حاکم می‌باشند و مقررات داخلی نمی‌توانند قواعد یک معاهده را نقض نمایند (ICJ Rep, 1988: 12-34 and PCIJ Rep, 1930: 32). دیوان به صورت اجماعی پذیرفت که محدودیت روشنی بر حاکمیت دولت‌ها در اثر عضویت در جامعه بین‌المللی حاصل شده است (Franck, 1988: 756).

۶-۳. وجود دادگاه‌های دارای صلاحیت عام و بررسی قضایی

الف- دادگاه دارای صلاحیت عام

مطابق بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان صلاحیت رسیدگی به کلیه اختلافات حقوقی را دارد که از سوی طرفین دعوی به آن ارجاع می‌شود. علاوه بر این، دیوان بین‌المللی دادگستری بر اساس ماده ۹۶ منشور ملل متحد صلاحیت صدور نظرات مشورتی را دارد. با این حال، محدودیت‌هایی بر صلاحیت عام دیوان بین‌المللی دادگستری اعمال شده است. در خصوص صلاحیت شخصی، به موجب بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه، تنها دولت‌ها می‌توانند در قضایای ترافعی به دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع نمایند. از این‌رو، سایر تابعان، از قبیل

1. Erga Omnes.

سازمان‌های بین‌المللی و افراد، مستقیماً حق ندارند اختلافات خود را به دیوان احاله دهند. از سوی دیگر، صلاحیت توافقی دیوان بر اساس بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه مبتنی بر رضایت اصحاب دعوی می‌باشد. این مسئله که به صلاحیت اختیاری دیوان بین‌المللی دادگستری موسوم است از اصل حاکمیت دولت‌ها و رضایی بودن حقوق بین‌الملل نشأت گرفته است. در نظام بین‌الملل قاعده رضایت بر روابط دولت‌ها حاکم می‌باشد و هیچ دولتی ملزم نیست در نزد یک دادگاه بین‌المللی به منظور فیصله اختلافات حقوقی خود حاضر شود. آرتور واتز این واقعیت را مورد انتقاد قرار داده و اظهار می‌دارد "یک چنین مبنای کاملاً رضایی برای حل و فصل اختلافات حقوقی در چارچوب حاکمیت قانون رضایت‌بخش نمی‌باشد" (Watts, 1993: 37).

با این حال به موجب بند (۲) ماده (۳۶) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری دولت‌ها می‌توانند صلاحیت اجباری دیوان را از پیش نسبت به تمامی اختلافاتی که جنبه قضایی دارند در مقابل هر دولت دیگری که این تعهد را قبول کرده به خودی خود و بدون قرارداد خاصی مورد پذیرش قرار دهند. این مکانیسم، اگرچه نه به صورت کامل، روش مناسبی جهت رفع نقیصه ناشی از صلاحیت اختیاری دیوان در راستای احترام به حاکمیت قانون است.

ب- بررسی قضایی

پذیرش امکان بررسی قضایی تصمیمات و اعمال ارگان‌های دیگر ملل متحد، خصوصاً شورای امنیت، توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در جهت استقرار حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی حائز اهمیت می‌باشد. در قضیه "هزینه‌های خاص"، دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص کارکرد بررسی قضایی اظهار داشت: "در نظام‌های حقوق داخلی، غالباً آیینی برای تعیین اعتبار اعمال قانون‌گذار یا دولت وجود دارد، لیکن هیچ‌گونه آیین مشابهی در ساختار ملل متحد پیش‌بینی نشده است. پیشنهادات ارائه شده در زمان تدوین منشور برای اعطای اختیار نهایی تفسیر منشور ملل متحد به دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مورد پذیرش قرار نگرفته است" (ICJ Reports, 1962: 168).

در قضیه نامیبیا دیوان مجدداً تأکید کرد که اختیار بررسی قضایی تصمیمات ارگان‌های ملل متحد را ندارد (ICJ Reports, 1971: 45). در حقیقت دیوان بین‌المللی دادگستری اماره قانونیت را به نفع تصمیمات ارگان‌های ملل متحد، از جمله شورای امنیت، اعمال کرده و

برای این تصمیمات ارزش زیادی قائل شده است. در قضیه لاکربی^۱ این فرصت برای دیوان پیش آمده بود تا در خصوص امکان بررسی قضایی تصمیمات شورای امنیت اظهار نظر نماید. با این حال در آن قضیه نیز به دلیل مصالحه طرفین و استرداد دعوی این امر محقق نشد. قاضی هیگینز^۲، رئیس پیشین دیوان بین‌المللی دادگستری، راجع به امکان بررسی قضایی تصمیمات شورای امنیت بدین گونه اعلام نظر کرده است:

"آیا تصمیمات شورای امنیت به لحاظ خودسرانه نبودن یا انطباق با قانون اساسی (منشور ملل متحد) قابل بررسی قضایی هستند؟ این یکی از بزرگترین سؤالات پاسخ داده نشده است. دیوان بین‌المللی دادگستری رکن اصلی ملل متحد و رکن قضایی اصلی آن است. هنوز به این پرسش پاسخ داده نشده که آیا دیوان از نظر قضایی می‌تواند تصمیمات ارگان‌های دیگر را که در حیطه صلاحیت اختصاصی آنها می‌گنجد مورد بررسی قرار دهد؟" (Higgins, 2006: 2).

مسئله بررسی بین‌المللی قضایی در واقع چالشی به قواعد مسلم سازمان‌های بین‌المللی است. آن گونه که همگان مطلع هستند نظام ملل متحد تفکیک قوای رایج در نظام حقوق داخلی را نمی‌پذیرد. بویژه همان گونه که قاضی سابق دیوان، مانفرد لاکس^۳ به درستی یادآور شد: "سازمان‌های بین‌المللی، به طور کلی هنوز در حال محک و آزمایش اسناد اساسی هستند که خودشان به منظور تصمیم‌گیری مؤثر و صیانت از عدم تعادل یا سوءاستفاده بین اعضای یا ارکان صلاحیت‌دار به آنها اعطاء کرده‌اند" (پتکولسکو، ۱۳۸۷: ۱۶۲).

پ - استقلال و بی‌طرفی

در ماده (۲) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به لزوم استقلال و بی‌طرفی قضات دیوان اشاره شده است. به موجب این ماده "دیوان بین‌المللی دادگستری عبارت از یک هیئت قضایی مستقل است که بدون توجه به تابعیت آنها از میان کسانی انتخاب می‌شوند که عالیترین مقام اخلاقی را دارا بوده و هر یک واجد شرایطی می‌باشند که برای انجام مشاغل قضایی در کشور خود لازم است یا از جمله متبحرترین در علم حقوق باشند که تخصص آنها در حقوق بین‌الملل شهرت به سزایی دارد". همچنین در ماده ۲۰ اساسنامه نیز قضات دیوان مکلف شده‌اند، قبل از تصدی سمت، در جلسه علنی رسماً سوگند یاد نمایند که مشاغل خود را در کمال بی‌طرفی و از روی نهایت وجدان انجام دهند.

خانم هیگینز، در خصوص استقلال و بی‌طرفی قضات دیوان، اظهار می‌دارد: "قضات به

1. Lockerbie.
2. Higgins.
3. Manfred Lachs.

صورت ملی نامزد می‌شوند اما توسط مجمع عمومی و شورای امنیت انتخاب می‌شوند مشروط به آنکه وضعیت خدمت‌شان در طول مدت مأموریت تغییر پیدا نکند. اگرچه دیوان به صورت سالانه به مجمع عمومی در مورد عملکرد خود گزارش می‌دهد، لکن تصمیمات دیوان تاکنون مورد هیچ‌گونه سرزنش و ملامتی از سوی مجمع عمومی یا اعضای آن قرار نگرفته است. یک تفکیک مناسب قوا وجود دارد و قضات دیوان بین‌المللی دادگستری به صورت مؤثری از هرگونه فشار از جانب دولت‌های خود مصون می‌باشند. دیوان قانون را به طور ثابت اعمال می‌کند و بی‌طرفی آن در هیچ جایی مورد تردید واقع نشده است" (Higgins, 2006: 3).

ت- قابلیت دسترسی

از آنجایی که تابعان اصلی نظام بین‌الملل دولت‌ها می‌باشند در بسیاری از موارد صلاحیت شخصی مراجع قضایی بین‌المللی تنها محدود به دولت‌ها شده و سایر تابعان از قبیل سازمان‌های بین‌المللی و افراد از حق اقامه دعوی نزد این مراجع محروم می‌باشند. به‌عنوان نمونه مطابق بندهای (۱) و (۲) ماده (۳۵) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری صلاحیت ترافیعی دیوان تنها محدود به دولت‌ها است و دیگر تابعان حقوق بین‌الملل از اهلیت حضور نزد دیوان برخوردار نمی‌باشند. همچنین به موجب ماده (۹۶) منشور ملل متحد و ماده (۶۵) اساسنامه، سازمان‌های بین‌المللی از اهلیت درخواست نظر مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری برخوردارند. در خصوص دعاوی ترافیعی دسترسی برابر و جایگاه حقوقی مساوی برای همه دولت‌ها که می‌توانند نزد دیوان حاضر شوند تضمین شده است.

۳-۷. نفوذ^۱ قواعد حقوق بین‌المللی

علی‌رغم عدم وجود قوه اجرایی مؤثر در نظام بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل از سوی تابعان نظام بین‌المللی در اکثر موارد رعایت می‌شوند. در واقع منافع ناشی از همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز و ضرورت احترام به ارزش‌های بنیادین حاکم بر جامعه بین‌المللی دولت‌ها را به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل وا می‌دارد. لوئیس هنکن^۲ در مورد نفوذ قواعد حقوق بین‌الملل می‌نویسد: "این موضوع صحیح است که هر دولتی تقریباً در هر زمانی همه اصول حقوق بین‌الملل و تعهدات بین‌المللی خود را رعایت می‌کند" (Henkin, 1979: 47).

1. Effectiveness.
2. Louis Henkin.

آرتور واتر این موضوع را به گونه دیگری بیان نموده است: "در عمل گرایش غالب دولت‌ها در روابط روزمره‌شان با یکدیگر مبتنی بر آن است که از حقوق بین‌الملل به عنوان بخش طبیعی الگوی منظم امور بین‌المللی پیروی نمایند" (Watts, 1993: 41).

راجع به آرای دیوان بین‌المللی دادگستری نیز وضعیت به همین منوال است و آرای دیوان در اکثر موارد مورد متابعت قرار می‌گیرند. هیگینز در این باره اظهار می‌دارد: "برخلاف سوء تفاهم گسترده، آرای دیوان هم الزام‌آور هستند و هم تقریباً به طور منظم اجراء می‌شوند. از ۹۱ قضیه توافقی که دیوان از ۱۹۴۶ رسیدگی نموده تنها ۴ مورد با مسائل مربوط به عدم اجراء مواجه شده‌اند و کم و بیش این مسائل و مشکلات نیز موقتی و زود گذر بوده‌اند" (Higgins, 2006: 3).
با این حال از آنجایی که نظام بین‌الملل مبتنی بر حاکمیت دولت‌ها می‌باشد وجود یک سازمان مافوق دولت با حاکمیت ملی دولت‌ها ناسازگار است. ساختار جامعه بین‌المللی غیرمتمرکز و در آن نهادهای حاکمیتی دارای کارکرد اجرایی، تقنینی و قضایی عام، مشابه حقوق داخلی وجود ندارد. نظام حقوق بین‌الملل، همان‌گونه که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه لوتوس^۱ اشاره کرده (PCIJ, 1927: 18)، یک نظام ارادی است که بر اساس آن بدون رضایت دولت‌ها هیچگونه تعهد بین‌المللی بر آنها قابل اعمال نیست. اجرای تعهدات در این نظام بر خلاف حقوق داخلی بدون دخالت قوه قهریه، به صورت داوطلبانه توسط دولت‌ها انجام می‌شود (Franck, 1988: 710-711).

۸-۳. تحقق عدالت کیفری مؤثر: مقابله با بی‌کیفری و نقش دیوان بین‌المللی کیفری

بدون شک تحقق عدالت کیفری مؤثر و مقابله با بی‌کیفری مرتکبین خطرترین جرائم بین‌المللی یکی از مشخصه‌های مهم استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون است. در این راستا نقش دیوان بین‌المللی کیفری در رسیدگی به جنایات بین‌المللی مندرج در اساسنامه مشتمل بر ژنوسید، جنایات جنگی (یا به عبارت بهتر جنایات مرتبط با مخاصمه مسلحانه)، جنایات علیه بشریت و جنایت تجاوز سرزمینی حائز اهمیت می‌باشد. کارکرد دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان یک ابزار عدالت کیفری مؤثر، تضمین اجرای قواعد حقوق بین‌الملل و مبارزه با بی‌کیفری است. "جامعه بین‌المللی با ایجاد دیوان بین‌المللی کیفری نشان داد که می‌خواهد رهبران در برابر حاکمیت بین‌المللی قانون که هدف آن حمایت از اساسی‌ترین ارزش‌های جهانی است، مسئول باشند" (Roach, 2009: 152) و وجود نظام عدالت کیفری مؤثر یکی از جنبه‌های اصلی حاکمیت قانون است.

در ابتدا مفهوم مسئولیت بین‌المللی فرد جایگاهی در حقوق بین‌الملل نداشت و ایجاد نهادی تحت عنوان دیوان بین‌المللی کیفری و به تبع آن تحقق مسئولیت کیفری افراد حاصل سال‌ها تلاش در جهت مبارزه با بی‌کیفری است.^۱ چنین دیوانی که نه موقتی است و نه اختصاصی و به عنوان نهادی مستقل و دائمی (و البته با ویژگی نمادین یا سمبولیک) تأسیس شده، در پی آن است که یکی از کارکردها و اهداف اصلی حاکمیت قانون یعنی «اجرای عدالت»^۲ را تحقق بخشد (غمامی و کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۵۷). بدیهی است که در چارچوب حقوق بین‌الملل، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دیگر کارکرد و هدف اصلی حاکمیت قانون می‌باشد. بر این اساس «اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، نخستین گام‌های سده بیست و یکم را به سوی یک عدالت جهان شمول، تحکیم بخشید. جهان به یک دگرگونی پرشتاب درافتاده بود. بنابراین، ایجاد دیوان بین‌المللی کیفری یک پیروزی برای حاکمیت قانون و زدودن کیفرگریزی به شمار می‌آمد» (پریس، ۱۳۹۰: ۲۷۲).

مسئولیت در مقابل قانون و پابندی به رعایت آن یکی از جلوه‌های اصلی مفهوم حاکمیت قانون است. اقدامات دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند مصونیت را به مسئولیت تغییر دهد و زمینه مستقرشدن قانون را فراهم نماید. نکته حائز اهمیت آن است که مطابق ماده ۲۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری سمت رسمی افراد متهم هیچ تأثیری در مسئولیت آنها ندارد و عالیت‌ترین مقامات حکومتی در صورت ارتکاب جرائم مشمول صلاحیت دیوان قابل تعقیب و محاکمه توسط دیوان هستند. «حاکمیت قانون در رابطه با دیوان‌های کیفری بین‌المللی به معنای اجرای حقوق داخلی نیست، بلکه اساساً به معنای تعقیب و محاکمه جنایتکاران جنگی، مرتکبان جنایات علیه بشریت و جنایاتی از این نوع، بر اساس مقررات حقوق بین‌الملل است. هدف چنین تلاشی این است تا از طریق «پاسخگویی»، «فرهنگ حاکمیت قانون» جایگزین «فرهنگ بی‌کیفری» شود» (نژندی‌منش و ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

مسلماً یکی از کارکردهای اصلی مفهوم حاکمیت قانون، عمل به عنوان ابزاری برای محدود کردن اجرای قدرت عمومی است (Ambrus, 2009: 353). اجرای قدرت عمومی با سیاست عملی رابطه‌ای نزدیک دارد و از آنجا که حاکمیت قانون چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی به معنای برتری بر قدرت و فی‌الواقع برای مقابله با «حاکمیت زور»^۳

۱. مطابق ماده ۲۵ اساسنامه، دیوان بین‌المللی کیفری تنها نسبت به جنایات اشخاص حقیقی صلاحیت خواهد داشت.

2. Administration of Justice.

3. Rule of Might.

می‌باشد این امر سبب شده است که برخی این پرسش را مطرح نمایند که "آیا دیوان بین‌المللی کیفری، که به همکاری دولت‌ها برای تعقیب و مجازات وابسته است، می‌تواند بر تأثیرات سیاست عملی غلبه کند؟" (Roach, 2009: 152) پاسخ به این پرسش احتمالاً چندان آسان نیست زیرا، اولاً هنوز زمان زیادی از ایجاد دیوان نگذشته است و طبیعتاً آثار کارکرد آن هنوز به روشنی مشخص نیست. دیگر آنکه اگرچه، همان‌گونه که دیاچه اساسنامه دیوان متذکر می‌شود، بنای دیوان بر تقویت همکاری‌های ملی و بین‌المللی برای تعقیب جنایتکاران بین‌المللی است اما، نباید از قدرت سیاست عملی و حاکمیت دولت‌ها غافل شد. برای مثال می‌توان به قضیه سودان و لیبی اشاره کرد، چنانکه دیوان با گذشت چندین سال هنوز نتوانسته است علی‌رغم صدور قرار بازداشت عمرالبشیر، او را محاکمه نماید و یا نتوانسته است سیف‌الاسلام قذافی و السنوسی را از دولت جدید لیبی برای محاکمه تحویل بگیرد زیرا، به نظر می‌رسد در جامعه جهانی کنونی هنوز هم حاکمیت با سیاست است و نه قانون (زمانی، ۱۳۸۷: ۴۷).

با این وجود، اینکه یکی از پیامدهای اصولی و اساسی اقدامات دیوان، استقرار فرهنگ حاکمیت قانون به جای فرهنگ بی‌کیفری و بی‌مسئولیتی در قبال جنایات بین‌المللی ارتكابی از جانب مرتکبین جنایات بین‌المللی می‌باشد امری کاملاً درست است. تا جایی که می‌توان گفت نقش ارعابی و به عبارتی پیش‌گیرانه این دادگاه‌ها و هدف‌گذاری امحای مسئله مهم بی‌کیفری ضمن آنکه توسعه و تقویت حقوق بین‌الملل را در پی دارد، (Warioba, 2001: 49) پیونددهنده حل و فصل اختلافات و حاکمیت قانون نیز تلقی می‌شود، (Hindeaki, 2001: 2) و نتیجه آن استقرار حاکمیت قانون است.

۴. قانون اساسی‌گرایی در حقوق بین‌الملل و مطالعات فرهنگی

قانون اساسی در مفهوم حقوقی موسع به‌عنوان "مجموعه‌ای از قواعد بنیادین حقوقی که به‌گونه‌ای فراگیر حیات اجتماعی و سیاسی یک جامعه را تنظیم می‌کنند تعریف شده است" (Petter, 2006: 582). این مفهوم به مجموعه منسجمی از اصول و قواعد بنیادین بلند مدت اشاره دارد که در نظام حقوقی از جایگاه والایی برخوردارند و قواعد نظم بنیادین را ایجاد و از نظر کارکردی جامعه را محدود می‌سازند (Joerges & Petersman, 2011: 543). به طور کلی در خصوص "قانون اساسی‌گرایی" دو نگرش در حقوق بین‌الملل وجود دارد:

الف) نگرش اول در کنار جنبه‌های دیگر عمدتاً به جنبه‌های ساختاری قوانین اساسی تمرکز دارد. طرفداران این نظریه غالباً به استفاده از اصولی تمایل دارند که در ساختار قوانین اساسی

نظام‌های داخلی مورد استفاده واقع می‌شوند و سعی می‌کنند تا این ویژگی‌های برجسته را با تغییرات ضروری به حقوق بین‌الملل پیوند زنند. ملاحظات ساختاری به وجود سلسله مراتب میان قواعد و هنجارهای بین‌المللی اهمیت می‌دهند و در این میان قواعد آمره را در رأس قرار می‌دهند (2: Rafferty, 2012).

ب) نگرش دیگر بر شناسایی یک جامعه حقوقی بین‌المللی که اهلیت هدایت و محدودسازی اراده سیاسی را دارد، تمرکز می‌کند. چنین جامعه‌ای به وجود یک نظام ارزشی بین‌المللی اعتبار می‌بخشد به گونه‌ای که ارزش‌های معینی توسط جامعه بین‌المللی در کل مورد صیانت واقع می‌شوند (223: Bogdandy, 2006). این ارزش‌ها به موجودیت قواعد معینی از حقوق بین‌الملل که به منظور حمایت از چنین ارزش‌های بین‌المللی به وجود آمده‌اند مشروعیت می‌بخشند و بر این اساس اراده سیاسی دولت‌ها را از طریق مقید کردن آنها به ملاحظات مبتنی بر جامعه محدود می‌کنند (582: Petter, 2006). این نگرش به وجود و کارکرد احتمالی قواعد آمره اعتبار و مشروعیت می‌بخشد، زیرا قواعد آمره، پیش از آنکه قابلیت محدودسازی اراده سیاسی دولت‌ها را داشته باشند، طبق ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات باید از طرف جامعه بین‌المللی در کل الزام‌آور شناخته شوند. به‌طور کلی در این نگرش تمرکز بر جامعه بین‌المللی و ارزش‌های حاکم بر آن می‌باشد. این نگرش بعنوان نگرش "ارزش محور" مورد استناد قرار می‌گیرد.

این دو نگرش انحصاری نیستند و صاحب‌نظران از رویکرد ترکیبی در خصوص آنها استفاده می‌کنند. تمایز مهم این دو نگرش کلی در آن است که دیدگاه‌های ساختاری جایگاه و کارکرد خاصی را به قواعد آمره اعطا می‌کنند، در حالی که دیدگاه‌های ارزش محور به قواعد آمره با این ادعا که بر ملاحظات ارزشی جامعه مبتنی هستند، مشروعیت می‌بخشند.

هر دو نگرش فوق قواعد آمره را بعنوان قواعد اساسی در نظر گرفته‌اند. با این حال به منظور آنکه نظام حقوق بین‌الملل مبتنی بر قانون اساسی باشد باید پارادایم سنتی و افقی ناشی از برابری حاکمیت دولت‌ها به پارادایم عمودی و متکی بر قانون اساسی تغییر نماید (2007: Gardbaum).
2. به‌طور کلی فرآیند قانون اساسی‌گرایی در سطح بین‌المللی متضمن آن است که مبنای رضایی و مبتنی بر معاهده حقوق بین‌الملل جای خود را به مبنای اجباری و مبتنی بر قانون اساسی دهد که در آن تعهدات به صورت اجباری بر دولت‌ها تحمیل شوند.

تمایز نظام‌های مبتنی بر معاهده و نظام‌های قانون اساسی عبارت است از اینکه اولاً

رژیم‌های مبتنی بر معاهده، عمدتاً در سطح بین‌المللی عمل می‌کنند در حالیکه نظام‌های قانون اساسی غالباً به حقوق داخلی مربوط می‌شوند. دوم نظام‌های مبتنی بر معاهده تعهدات قانونی را که جنبه رضایی دارند بر دولت‌ها اعمال می‌کنند، در حالی که نهادهای مبتنی بر قانون اساسی از اهلیت تحمیل تعهدات اجباری بر دولت‌ها برخوردارند. تعهدات مبتنی بر قانون اساسی از طریق ساختار حاکمیتی مستقلی که از اختیارات قانونگذاری برخوردار است و بر اساس رأی اکثریت عمل می‌کند بر تابعان تحمیل می‌شوند. این تعهدات توسط یک مرجع قضایی مستقل که دارای صلاحیت اجباری است تضمین می‌شوند.

در حال حاضر اتحادیه اروپا نمونه مناسبی از یک نظام مبتنی بر قانون اساسی در سطح بین‌المللی می‌باشد. در نظام فدرالی اتحادیه اروپا، تعهدات قانونی از طریق مجلس قانونگذاری که بر مبنای رأی اکثریت عمل می‌کند اتخاذ می‌شوند و توسط دیوان دادگستری اتحادیه اروپا که از صلاحیت اجباری برخوردار است و همچنین دادگاه‌های ملی به موقع اجراء در می‌آیند (Gardbaum, 2007: 18). علاوه بر این در نظام فدرالی اتحادیه اروپا بر اساس دکترین "اثر مستقیم"، حقوق اتحادیه اروپا در مقابل حقوق داخلی کشورهای عضو از موقعیت برتری برخوردار است و قواعد اتحادیه بدون نیاز به هرگونه اقدام تقنینی از طریق قوه مقننه کشورهای عضو، به‌طور مستقیم در قلمرو سرزمینی اعضا اجرا می‌شوند. در این نظام دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، معاهده بنیادین رم (۱۹۵۷) را به مثابه قانون اساسی این اتحادیه در نظر گرفته و قوانین داخلی کشورهای عضو و مصوبات نهادهای اتحادیه را در صورتی که با این معاهده مغایر باشند ابطال می‌نماید.^۱

در حال حاضر رشد نظام بین‌المللی حقوق بشر بخش مهمی از استدلال افرادی است که اظهار می‌دارند پارادایم افقی مبتنی بر برابری حاکمیت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل در حال تغییر و تبدیل به پارادایم عمودی مبتنی بر قانون اساسی است. شاید عام‌ترین این تغییرات آن باشد که اشخاص حقیقی نیز در کنار دولت‌ها تابع حقوق بین‌الملل عام شده و در مقابل قواعد بین‌المللی مکلف شده‌اند. دگرگونی در تابعان اولیه حقوق بین‌الملل می‌تواند ماهیتاً اساسی باشد چرا که الگوی مبتنی بر حقوق خصوصی، حقوق بین‌الملل را که بگونه انحصاری تنظیم‌کننده روابط افقی میان دولت‌ها بود به الگوی مبتنی بر حقوق عمومی تبدیل کرده که روابط عمودی میان دولت و اشخاص حقیقی را انتظام می‌بخشد (Gardbaum, 2007: 22-23).

بران آتو براید،^۲ قاضی دادگاه قانون اساسی آلمان، راجع به تأثیر حقوق بشر و حاکمیت قانون در قانون اساسی گرای بی‌المللی اظهار می‌دارد: "مفهوم قانون اساسی گرای در حقوق

1. The Treaty of Rome, 25 March 1957, Arts 170-171-173 and 174.

2. Brun° Otto Bryde.

بین‌الملل سعی می‌کند تا این کنشگران (دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی) را به اصول ماهوی قانون اساسی، بویژه حاکمیت قانون و حقوق بشر، متعهد سازد" (Bryde, 2005:106). رشد تعهدات غیر رضایی دولت‌ها، صلاحیت اجباری دادگاه‌های بین‌المللی، تغییر ساختار جامعه بین‌المللی از افقی به عمودی و انسانی شدن هر چه بیشتر ماهیت حقوق بین‌الملل، هدف عام تأمین منافع مشترک بشریت در مقابل منافع فردی یا جمعی دولت‌ها، ایجاد سلسله مراتب میان قواعد حقوق بین‌الملل و امکان بررسی قضایی مصوبات نهادهای بین‌المللی به ویژه شورای امنیت از نظر انطباق با قواعد برتر حقوق بین‌الملل توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، گسترش صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری و ترغیب کشورهای غیر عضو به پذیرش اساسنامه آن و در نهایت ایجاد مکانیسم‌های نهادین از قبیل سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی و دیوان بین‌المللی کیفری به‌عنوان نظام‌های برخوردار از حاکمیت بین‌المللی، از عوامل تقویت قانون اساسی‌گرایی در سطح بین‌المللی می‌باشند.

۵. نتیجه‌گیری

حاکمیت قانون، همانند مفهوم حاکمیت، از حقوق داخلی وارد حقوق بین‌المللی شده است. از آنجایی که ساختار حقوق بین‌المللی به صورت افقی می‌باشد و تابعان اصلی آن دولت‌ها هستند مفهوم حاکمیت قانون در این نظام دچار تحولات ضروری شده است. دولت اساساً یک مفهوم حقوقی است، از این رو نه تنها قدرت آن به وسیله قانون محدود می‌شود بلکه اصولاً قانون بر آن حاکم است. حقوق بین‌الملل شرایط پیدایش دولت-کشور، قلمرو حاکمیت دولت و حدود صلاحیت آن را مشخص می‌کند. یکی از آثار استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون، مسئولیت تابعان حقوق بین‌الملل در اجرای قواعد حقوق بین‌الملل و تقویت روحیه پاسخگویی در عرصه بین‌المللی است. با این حال به دلیل غلبه سیاست عملی بر عرصه بین‌المللی و تقدم سیاست بر حقوق، در بسیاری از موارد قواعد بین‌المللی از سوی دولت‌ها نادیده انگاشته شده‌اند. علاوه بر این در نظام بین‌المللی مراجع قضایی همانند دیوان بین‌المللی دادگستری عموماً از صلاحیت اجباری برخوردار نیستند و صلاحیت آنها اختیاری و موکول به رضایت اصحاب دعوی می‌باشد. همچنین غالباً تنها دولت‌ها از حق ترافع نزد مراجع قضایی بین‌المللی برخوردارند. این نقایص نهادین سبب می‌شوند حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی از استحکام و انسجام لازم برخوردار نباشد. امروزه اصل غیرقابل‌انکار آن است که حقوق

بین الملل یک نظام حقوقی موضوعه است که دولت‌ها ملزم به رعایت قواعد آن می‌باشند و بدین طریق حاکمیت آنها محدود می‌شود. علاوه بر این بدلیل آنکه حقوق بین المللی مبتنی بر رضایت است و قوه قاهره‌ای مافوق دولت‌ها وجود ندارد، دولت‌ها در این نظام تعهدات خود را به صورت داوطلبانه اجرا می‌کنند. حقوق بین الملل از حیث ساختار و ماهیت با حقوق داخلی دارای تمایز بنیادین است. در این نظام دولت‌ها هم واضح و هم مجری قانون هستند. قانون‌گذاری در این نظام به صورت غیرمتمرکز و عمدتاً از طریق اجلاس‌ها و کنفرانس‌های بین المللی مستقل یا تحت لوای سازمان‌های بین المللی در موضوعات متنوع صورت می‌گیرد. رعایت تشریفات در وضع قواعد بین المللی یکی از عوامل مشروعیت این قواعد می‌باشد. برابری در مقابل قانون در عرصه بین المللی از یک سو به مفهوم اجرای یکسان قواعد حقوق بین الملل نسبت به تمام تابعان حقوقی و از سوی دیگر به مفهوم برابری این تابعان در مقابل قواعد بین المللی است. نه تنها میان قواعد حقوق بین الملل سلسله مراتب وجود دارد بلکه این قواعد در واقع حاکم بر قواعد حقوق داخلی هستند. دیوان بین المللی دادگستری در آرای خود امکان بررسی قضایی تصمیمات نهادهای بین المللی خصوصاً شورای امنیت را رد کرده است. باوجود نبود قوه اجرایی مؤثر در نظام بین المللی، قواعد حقوق بین الملل در اکثر موارد از سوی تابعان نظام بین المللی رعایت می‌شوند. دیوان بین المللی کیفری بعنوان یک مرجع قضایی دائمی و اختصاصی جهت رسیدگی به شدیدترین جنایات بین المللی ارتکاب یافته توسط افراد، نقش بسزایی در مبارزه با بی‌کیفری و استقرار حاکمیت بین المللی قانون بر عهده دارد. دیوان بین المللی کیفری در واقع فرهنگ پاسخگویی و مسئولیت در مقابل قانون را جایگزین فرهنگ مصونیت و بی‌کیفری در روابط بین المللی کرده است.

در هر دو نگرش ساختاری و ارزشی، قواعد آمره بعنوان قواعد اساسی جامعه بین المللی در نظر گرفته شده‌اند. به منظور آنکه نظام حقوق بین المللی مبتنی بر قانون اساسی شود ضروری است ساختار افقی ناشی از برابری حاکمیت دولت‌ها به ساختار عمودی مبتنی بر قانون اساسی تغییر نماید که در آن تعهدات به صورت اجباری بر دولت‌ها تحمیل شوند. بدون شک توسعه نظام بین المللی حقوق بشر یکی از عواملی است که سبب می‌شود ساختار حقوق بین المللی به صورت عمودی و مبتنی بر قانون اساسی شود. رشد تعهدات غیر رضایی، صلاحیت اجباری مراجع قضایی بین المللی، ایجاد سلسله مراتب میان قواعد حقوق بین الملل، تقویت دیوان بین المللی دادگستری و امکان بررسی قضایی تصمیمات نهادهای بین المللی از جمله شورای امنیت از لحاظ انطباق با موازین حقوق بین الملل توسط آن، جایگزینی منافع جهانی و عام‌الشمول در مقابل منافع فردی یا گروهی دولت‌ها، گسترش صلاحیت دیوان بین المللی کیفری و ترغیب کشورهای غیر عضو به پذیرش

اساسنامه آن و ایجاد مکانیسم‌های نهادین برخوردار از حاکمیت بین‌المللی سبب تقویت قانون اساسی‌گرایی و در نهایت استقرار حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی می‌شوند.



منابع

الف) فارسی

کتاب‌ها

- پریس، ارنا، (۱۳۹۰)، *خورشید آهسته بالا می‌آید (عدالت در امپراتوری آمریکا)*، ترجمه سید خلیل خلیلیان، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۹۳)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، چاپ چهل و هفتم، تهران: گنج دانش.
- غمامی، مجید و کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، *نسبت آزادی و قانون، حکومت قانون و جامعه مدنی*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

مقاله‌ها

- پتکولسکو، یوانا، (۱۳۸۷)، «بررسی قضایی تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری»، ترجمه محمدعلی صلح‌چی و هیبت‌الله نژندی‌منش، *الهیات و حقوق*، شماره ۲۸.
- زارعی، محمد حسین، (۱۳۸۷)، «حاکمیت قانون و دموکراسی: سازگاری یا تعارض؟»، *مجله تحقیقات حقوقی*، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۸.
- نژندی منش، هیبت‌الله و ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، «نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی»، *پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی (فقه و مبانی حقوق)*، دوره ششم، شماره ۲۰.

ب) انگلیسی

Books

- Bryde Brun_Otto, (2005), *International Democratic Constitution, Towards World Constitutionalism*, Martinus Nijhoff Publishers.
- Byers M & Nolte GH, (2003), *United States Hegemony and the Foundations of International Law*, Cambridge University Press.
- Cassese Antonio, (2005), *International Law*, Oxford University Press, Second Edition.
- Dworkin R, (1986), *Law's Empire*, Harvard University Press.

- Gardboun Stephen, (2007), *Human Rights and International Constitutionalism, International Law & Global Government*, Temple University School of Law.
- Henkin Louis, (1979), *How Nations Behave*, Colombia University Press, Second Edition.
- Jennings, R., Watts, A, (1992), *Oppenheim's International Law*, London, Longman, Vol.1.
- Jorges, C & Petersman. E, (2011), *Constitutionalism*, Hart Publishing.
- Pietro, Costa, Zolo, Danilo, (2007), *The Rule of Law, History, Theory and Criticism*, Law and Philosophy Library, Springer, Volume 80.
- Rafferty John, (2012), *Constitutionalism in International Law: The Limits of Jus Cogens*, Submitted in Fulfillment of the Requirements for the Degree LLM International Law, University of Pretoria.
- Raz, Joseph, (1979), *The Authority of Law, Essays on Law and Morality*, Oxford, Clarendon Press.
- Roach Steven C, (2009), *Governance, Order, and the International Criminal Court between Realpolitik and a Cosmopolitan Court*, OUP Oxford.
- Watts, Arthur, (1993), *The International Rule of Law*, German Yearbook of International Law.

Articles

- Ambrus, Munka, (2009), Comparative Law Method in the Jurisprudence of the European Court of Human Rights in the Light of the Rule of Law , *Erasmus Law Review*, Vol. 02.
- Franck, Thomas, (1988), Legitimacy in the International System , *The American Journal of International Law*, No. 82.
- Koskenniemi, M, (2005), International Law in Europe: Between Tradition and Renewal , *European Journal of International Law*, No. 16.
- Kumm, Mathias, (2003-2004), International Law in National Courts: The International Rule of Law and Limits of the International Mode , *Virginia Journal of International Law*, Vol. 44, No. 19.
- Petter. A, (2006), A Compensatory Constitutionalism: The Function and Potential of Fundamental International Norms and Structures , *Leiden Journal of International Law*, Vol. 19.
- Van Bogdandy, Armin, (2006), A Constitutionalism in International Law:

Comment on a Proposal from Germany , *Harvard International Law Journal*, No. 47.
- Warioba, Sinda Joseph, (2001), Monitoring Compliance with and Enforcement of Building Decisions of International Court , *Printed in Max Planck Yearbook of United Nations Law*, Vol. 5.

Documents

- International Law Commission, (1949), Draft Declaration on Rights and Duties of States, Annexed to General Assembly Resolution 375 (IV).

- The Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation Among States in Accordance With the Charter of the United Nations, Adopted by the UN General Assembly Resolution 2625 (XXV) of 24 October 1970.

- The Rule of Law and Transitional Justice in Conflict and Post-Conflict Societies, Report of the Secretary-General, 23 Aug 2004. S/2004/616.

- The Treaty of Rome, European Commission, 25 March 1957.

- UN, General Assembly, 2005 World Summit Outcome, Resolution 60/1, 16 September 2005, Sixtieth Session.

- UN, General Assembly, A/RES/61/39.

- UN, General Assembly, A/RES/62/70.

- UN, General Assembly, A/RES/63/128.

Cases

- Certain Expenses of the United Nations (Article 17, paragraph 2, of the Charter), Advisory Opinion I.C.J., Reports, 1962.

- North Sea Continental Shelf (Federal Republic of Germany/Denmark; Federal Republic of Germany/ Netherlands), Judgment, ICJ. Reports 1969.

- Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited (Belgium v. Spain), Second Phase, Judgment, I.C.J Reports 1970.

- Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion, I.C.J Reports 1971.

- Border and Trans border Armed Actions (Nicaragua v. Honduras), Jurisdiction and Admissibility, Judgment, I.C.J Reports 1988.

- The Case of the S.S. Lotus , Judgment of 7 September 1927, P.C.I.J. Series A, No.10.Greco ° Bulgarian Communities, PCIJ, 1930, Ser. B, no. 17.

- Customs Regime Between Germany and Austria, P.C.I.J, Series A/B,1931.

- Island of Palmas Case (Netherlands, USA), Report of International Arbitral Awards, Volume II , 4 April 1928.

Sites

- Beaulac, Stephane, The Rule of Law in International Law Today , 9, available at: http://papyrus.bib.umontreal.ca/xmlui/bitstream/handle/1866/3093/International_Rule_Law_Final.pdf.Jessionid=94DC1FD57D373C003AF61D1F2D1F1E23? Sequence=1, 8/1/15.

- Higgins, Rosalyn, The ICJ, The United Nations System, and the Rule of Law , London School of Economics and Political Sciences, 2006, available at: [http://www.lse.ac.uk/Collections/LSE Public Lectures and Events/ pdf/ 20061113-higgins.pdf](http://www.lse.ac.uk/Collections/LSE%20Public%20Lectures%20and%20Events/pdf/20061113-higgins.pdf), 12/20/14.

- Hindeaki, Shinoda, Peace-Building by the Rule of Law: an Examination of Intervention in the Form of International Tribunals , Institute for Peace Science, Hiroshima University, 2001, available at: http://www.the_globalsite.ac.uk.

